

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

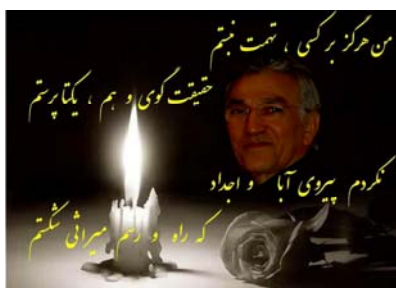
afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

۲۹ اگست ۲۰۱۸



خشتی از دیوار

(قسمت دوم)

زبان دیده و دل، دارد اقرار به ابرار و به احرار، به اخیار
ز آنانی که، بهر زاد روزم به روی برگه ام، پیغامی تذکار
ز نمله پروری های یکا یک سپاس و حرمت و شکران بسیار
(نجیب جان برید!) آن شاعر خوب دل از خوبان بزد، با نغز اشعار
سپاس و حرمت بی حد ز (فکرت) که دایم خامه اش سبزا است و پربار
ز (دکتور صادقی) ممنون ممنون پیامش چون دُر، غلطان و شهوار
به (مستوره) که دایم است مستور درود و حرمت بسیار بسیار
(ظریفه، فردیانا)، خامه پرداز به نثر و نظم استاد قلمدار
بدیع و هم ملیح طبع شانرا جوان و پیر و مرد و زن، گرفتار
(سلیمان علم) آن فخر فرهنگ که فلم و سینما، از اوست پربار
رقم کی میتوان از کار کردش قلم، کم رنگ و عاجز از نوشتار
به بانو (عاطفی) عرض ارادت که دارد خامه پُرن رنگ و پربار
ادیب خوشقلم (فاروق عزیزی) پیامش دایماً لعل و گهر بار
بهار و باغ و موج گل ز (آمیس) بیارد هر دم از سقف و ز دیوار
نمی دانم، چسان جبران نمایم که تا گردد، قدردانی ازین کار
به (پیرو)، آن عزیز مهربانم همیشه بهترینها را سزوار

ولی (حداد) از سنگچل پرانی
 بیندازد به هرسو ذوق و با شوق
 همی سوزد شب و روز از حسادت
 عجب شعری نهاد و کرد حذفش
 ولی حالا دوباره کرده نشرش
 چو پرسیدم، چرا این کار کردی
 سخن را با مهارت، کرد عَوْض
 سفر در کشورِ المان و هالند
 به (مونشن) با رفیقان کار دارم
 یکی قَالِینِ مَوْرٍ دولت آباد
 ضرورت نیز، قدری تخم سبزه
 به بیست و نهمی از، برج (اپریل)
 همین جا نقطه بر (دیدار) و (هالند)
 خط السیرِ قلم را سوی دیگر
 دهاتی، آن نگارِ قهر کرده
 گهی تار و متاری با رقیبان
 ولی افسوس، قدرم می ندانست
 جنابِ محترم آقای (وهاج)
 بخواند هرکسی، گر (درد دل) را
 ز (فضل الحق، عَلم) آن ذره پَرور
 سپاس از محترم (داوود پوپل)
 جنابِ محترم آقای (مُصلِح)
 شفا از دستِ معجز آفرینش
 حکیم و عالم بس با درایت
 بدیع و نغز، اشعارِ روانش
 سلیس و هم فصیح و هم بداهه
 اگر خواهد بگیرد خامه در شست
 دَمَد روح جدیدی واژه ها را
 بنامِ سنگرِ اندیشه اش را
 ستایم لشکرِ روشنگرانش
 شعارش، الفت و مهر و محبت
 سمندِ بینشش، دایم به جولان

گرفته چیلکی، با گوتکِ تار
 نه پروای رفیق و یار و اغیار
 به ناز و عشوه، در نور و گهی نار
 مگر قهر و غضب گردید، دلدار
 گمانم عذر و زاری کرده بسیار
 به نرمی گفت ! می ترسیدم از یار
 که می آیم به سویت، ای وطندار
 به کار و هم خریداری و دیدار
 به شهرِ (اسن)، آیم چون خریدار
 و یا کاشان و یا کرمان و بیجار
 که حویلی را، همی خواهم چمنزار
 به (پای وازی) بیایم باز تکرار
 مباد افشاء شود سِرِّی ز اسرار
 کشاند با مهارت، "پورِ مختار"
 شده یک مدتی، از بنده بیزار
 گهی با ناز و با عشوه، دل آزار
 که یاریِ مرا، بنمود، انکار
 که (شاهین) قلم دایم به پرکار
 (سراج) معرفت تابد به انتظار
 که لطفش شاملِ حالم به هر بار
 که دایم لطف دارد، بر من زار
 طبیبِ حاذق و درمانِ بیمار
 به خضر و آبِ حیوان طعنه بسیار
 ادیب و شاعری با طبع سرشار
 ز طمطم و وفا لعل و گهر بار
 که هرگز می نباید کرد انکار
 عصای دستِ موسی، افتد از کار
 دَمِ عیسی، دگر ناید به انتظار
 قشونی از خِرَد، آماده تیار
 که با نقدِ ادب دایم به پیکار
 حدیثِ عشق دایم عرضه میدار
 که دارد نیک، هم گفتار و کردار

قسمت دوم خشتی از دیوار صفحه (۱)

زبان دیده و دل ، دارد افسار
ز آسانی که ، بهر زادروزم
ز نمله پروری های یکایک
(نخب جان بید) ! آن شاعر خوب
سپاس و حرمت بی حد ز (فکرت)
ز (دکتور صادقی) ممنون ممنون
به (متوره) که دایم است مستور
(طریفه، سردیانا) ، خامه پرداز
بلیغ و هم ملیح طبع شانرا
(سلیمان علم) آن فخر فرهنگ
ر قسم کی میتوان از کار کردش
به بانو (عاطفی) عرض ارادت
ادیب خوش قلم (فاروق عزیزی)
بهار و باغ و موج گل ز (آیس)
نمی دانم ، چنان جبران نمایم
به (پیسرو) ، آن عزیز مهربانم

به ابرار و ، به احرار ، به انخیر
به روی برگه ام ، پینهای تدکار
سپاس و حرمت و شکران بسیار
دل از خوبان برد ، با نغز اشعار
که دایم خامه اش سبز است و پر بار
پیمش چون دُر ، غلطان و شهوار
درد و حرمت بسیار بسیار
به شر و نظم استاد قلمدار
جوان و پیر و مرد و زن ، گرفتار
که قلم و سینما ، از اوست پر بار
قلم ، کم رنگ و ، عاجز از نوشتار
که دارد خامهء پر رنگ و پر بار
پیمش دایماً لعل و کهربار
بارد هردم از سقف و ز دیوار
که تا گردد ، قدر دانی ازین کار
همیشه بهترینهارا سزاوار

(۲)

ولی، (حداد) از سنگچل پرانی
بیندازد به هرسو ذوق و باشوق
همی سوزد شب و روز از حادث
عجب شعری نهاد و ، کرد حذفش
ولی حالا دوباره کرده نشرش
چو پرسیدم ، چرا این کار کردی
سخن را با مهسارت ، کرد عوض
سفر در کشور آلمان و هلند
به (موشن) با رفیقان کار دارم
یکی قاتلین موری دولت آباد
ضرورت نیز ، قدری تخم سبزه
به بیت و نهمی از ، برج (اپریل)
همین جاقظ بر (دیدار) و (هلند)
خط السیر قلم را سوی دیگر
دهات ، آن نگار قهر کرده
کمی تار و ستاری بار قیسمان
ولی افوس ، قدم می ندانست

گرفته چسکی ، با کوکتب تار
نه پروای رفیق و یار و اغیار
به ناز و عثوه ، در نور و ، کمی تار
مگر قهر و غضب گردید ، دلداری
کجایم عنذر و زاری کرده بسیار
به نرمی گفت ! می ترسیدم از یار
که می آیم بسویت ، ای وطندار
به کار و ، هم خمداری و ، دیدار
به شهر (اسن) ، آیم چون خریدار
و یا کاشان و ، یا کرمان و بهجبار
که حوبلی را ، همی خواهم چمنزار
به (پای وازی) بیایم باز تکرار
مباد افشاء شود ستری ز اسرار
کشاند با مهسارت ، « پور مختار »
شده یک مدتی ، از بنده بیسزار
کمی با ناز و ، با عثوه ، دل آزار
که یاری مرا ، بنسود ، انکار

که (شاین) قلم دایم به پرکار
 (سراج) معرفت تابد به انظار
 که لطفش شاملِ عالم به هربار
 که دایم لطف دارد، بر من زار
 طیبِ حاذق و، درمانِ بیمار
 به خضر و آبِ حیوان طعنه بسیار
 ادیب و شاعری با طبع سرشار
 ز طمطام و فاعل و مکعب بار
 که هرگز می نباید کرد انکار
 عصای دستِ موسی، افتد از کار
 دمِ عیسی، دگر ناید به انظار
 قشونی از خرد، آماده تیار
 که با نقدِ ادب دایم به پیشکار
 حدیثِ عشق دایم عرضه میدار
 که دارد نیک، هم گفتار و کردار
 که صمصامِ قلم دارد به پرکار
 همیشه من من و خسروا خسروا

جنابِ محترم آقای (ولنج)
 بخواند هر کسی، گر (درد دل) را
 ز (فضل الحق، علم) آن ذره پرور
 سپاس از محترم داوود پوپل
 جنابِ محترم آقای (مصلح)
 شفا از دستِ معجز آفرینش
 حکیم و عالم بس با درایت
 بویغ و نغز، اشعارِ روانش
 سلیس و بهم فصیح، و بهم بداهه
 اگر خواهد بگیرد خامه درشت
 دمِ روحِ جدیدی واژه هارا
 بنامِ سنگر اندیشه اش را
 ستایم شکر و روشنگرانش
 شعارش، الفت و مهر و محبت
 سمندینش، دایم به جولان
 سلاحش جهر و بحث و علم و منطق
 سپاس و حرمت «نعمت» حضورش